

عنوان کتاب: افسون زدگی جدید^۱

نویسنده: داریوش شایگان

تنظیم کننده: احسان ملکی^۲

این کتاب، کتاب بسیار پیچیده‌ای است که سطوح مختلف آگاهی شناخت از فلسفه، جامعه‌شناسی و روانشناسی با هم برخورد دارد. در این کتاب از قول نویسنده هر چند ناقص از نابسامانی موقعیت فرهنگی کنونی جهان ترسیم می‌شود.

کتاب هم پر مدعاست هم متواضع از این جهت پر مدعاست که در این آشفتگی فرهنگی نظام سنجی را عیان می‌سازد و ساختارهای سیال را در سطوح مختلف شناخت دنبال کند ولی داعیه‌ای ندارد که فرضی‌ای جدید ارائه دهد. در کتاب به موضوع مدرنیته و دستاوردهای آن می‌پردازد و همچنین در همین راستا اشاره دارد به اینکه اگر ۴ سده جدایی دین از سیاست یا همان سکولاریسم نبود هرگز به مفهوم دموکراسی نمی‌یافتیم. بدون نگرش ریاضی گالیله به عالم، شاهد پیدایش علوم طبیعی نبودیم. پس حرکت‌های این چنین که ذهن منفی نسبت به آنها وجود دارد سازنده آگاهی انسان مدرن هستند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت به سمت مدرنیته، سکولاریسم و دموکراسی به علت ترس از نشانه‌های بد آن نمی‌توان راه تکامل شناخت پدیده‌های واقعی را پیمود.

در این کتاب آقای داریوش شایگان سوالی را مطرح می‌کند و آن اینکه، دنیای کنونی را با کدام وضعیت بی‌ارزش می‌شماریم؟ بی‌شک در مقایسه با چیزی که پیشتر بود و اکنون نیست. مفروضات مدرنیته هر چه که باشد اعم از بی‌اعتنایی، بی‌غایتی، انحطاط،

- :

تقلیل آن به معیارهای صرف اقتصادی باز هم به لحاظ عملی کاراست و به عنوان یک گفتمان جهانی شده است. مدرنیته همه شمول شده یا می‌توان گفت جهان شمول شده و فضای مغناطیسی انسجام بخش ایجاد می‌کند که دیگر جهان بینی‌های مبتنی بر دین، هویت، ملیت، یا دینی در کنار هم بدون تصادم با یکدیگر به حیات خویش ادامه دهند. در واقعه مدرنیته ایدئولوژی زدایی می‌کند، مدنیت می‌بخشد و قوانین بازی خویش را به آنها تحمیل می‌کند. با این حال مدرنیته فاقد روح است، فاقد آن عواطف قومی که قلب را به لرزش در می‌آورد. مدرنیته صرفاً به چارچوب حقوقی - سیاسی و اقتصادی می‌پردازد. جنبه‌های درونی حیات از حیثه نفوذ آن خارج است. مدرنیته این جنبه‌های درونی را به اموری خصوصی تلقی می‌کند که هرکس باید مطابق توانایی‌های شخصی خود به آنها بپردازد. اما در روزگار ما قلمرو خصوصی به نحوی فزاینده مورد تعرض قلمرو عمومی است و پیچیدگی مذاهب هم از همین روست.

مدرنیته در امر هنر و شعر و ادب جا مانده و جایی مذهب در آن رخنه کرده مذاهب که در مدرنیته جایی نداشتند اکنون آمدند در پایکوبی انحطاط اخلاق بشری شرکت کنند. ادیان قرن هاست که همان جهان‌بینی کهنه خدانشناسی را تکرار می‌کنند. خدای خود را بی جان کرده‌اند و از آن صورتی صرف ساخته‌اند آن چنان انسان را با شبخ کفر و آتش جهنم ترسانیده‌اند که او را از فهم راز و رمز شریعت سرکش می‌کند.

نکته (ادیان با قدسی کردن عالم قداست خود را از میان برده‌اند)

در فصلی از کتاب ایشان خاطره‌ای از حضورش در ساحل لوس آنجلس می‌گوید. زمانی که در ساحل در حال پیاده‌روی بودم از مشاهده صحنه‌های غریب شگفت‌زده شدم. مراسم دشمنی آمریکایی‌های بومی، حرکت‌های بدنی یوگای کلاسیک، طب سوزنی چینی، ماساژ ژاپنی، طالع‌بینی، دستگاه‌های واقعیت مجازی راک و دنس بی‌هیچ ارتباطی در کنار هم بودند همه چیز هم زمان حاضر بود در آنجا شاهد تکامل آگاهی بشری بودم. از آگاهی نوفرستگی تا طرح‌های نو توریست.

ملاحظه می‌کنم که نغمه فرهنگی جهان چند صدایی است در روزگار ما صداهای ناموزون و گوش خراش بسیار شنیده می‌شود ولایه‌های رسوبات فرهنگی به جای رویهم قرار گرفتن در کنار هم جای گرفته‌اند چهره جهان اساساً دگرگون شده است و بیش از پیش اسیر آشفتگی شده است.

اکنون شاهد تجدید حیات همه گفتارهای از یاد رفته‌ایم به جز مدرنیته که دستاوردهای آن اجتناب‌ناپذیر و خواه ناخواه میراث همه بشریت شده است. هیچ هویتی بر دیگر هویت‌ها برتری ندارد و هیچ ایدئولوژی آنقدر قدرت ندارد تا دیگر ایدئولوژی‌ها را از میدان به درکند امری که در تاریخ بشریت بی‌سابقه است.

نکته‌ای دیگر اینکه در روزگار ما تمدنی متجانس وجود ندارد. تمدن غربی در ضمن دارا بودن عناصر مشترک بسیار که میراث مضاعف یهودی - مسیحی - یونانی ولاتین است آنچنان که تصور می‌شود یکدست و متجانس نیست هرمان کایزلینگ در کتاب جالب و جذاب خود به نام تحلیل طیف اروپایی به این موضوع به طور مبسوط می‌پردازد. پیروان چندگانگی فرهنگی که به اروپا مداری حمله می‌کنند و آن را مسئله همه بدبختی‌های جهان می‌دانند، متوجه نیستند که بدون این تمدن جهان شمول که مشخصاً در همه اروپا متولد شد؛ ابزاری نظری برای نقد همین اروپا نیز در دست نداشتند. آنان متوجه نیستند که اگر تمدن‌های قوم مدار قدرت را در دست می‌گرفتند نه تنها <دیگری> را ولو ظاهری نمی‌پذیرفتند بلکه هر نوع دگر بودگی با بینش تنگ اندیش آنان مطابق نبود در تمامیت خود نفی می‌کردند.

نکته‌ای دیگر که یکی از نظریه پردازان به نام کاستوریادیس بدان اشاره دارد این است که جوامع سرمایه‌داری چه الگویی برای دیگر بخش‌های جهان دارند؟

حتما الگوی ثروت، قدرت تکنولوژیکی و نظامی است که این دستاوردها فی نفسه بی حاصلند و در پیدایش فرآیند رهایی بخش موثر نیستند در آنجا تنها ارزش پول، شهرت و قدرت که مضحکترین معنای کلمه است.

مدرنیته پس از آنکه وعده آزادی داد پس از آنکه او را از قیمومت خدایان از اسارت شوکت و قدرت و قداست مذهب (کانت) رها کرد بر ضد خود بدل شد غرب از کاربرد توانایی نقد خود که عنصر سازنده آن بود دست کشیده است. غرب نسبت به این پدیده بازنگی کرد و از توجه به دیگر فرهنگ‌ها خبر می‌دهد فرهنگ‌هایی که غرب به هنگامی که چهار نعل به سوی پیشرفت می‌تاخت تحقیرشان می‌کرد. حال غرب قصد بازگشت به گذشته کرده اکثر شرق شناسان غربی که به شرق می‌روند، قبل از هر چیز مجذوب ضرب آهنگ کند زمان و حس رهایی سرشار از کل افراد می‌شوند و اینکه آنان سخاوتمندانه این حس را با دیگران قسمت می‌کند. به اعتقاد آقای داریوش شایگان همین از نفس افتادن است که سبب می‌شود تفکر به خود معطوف شود مراحل خود را مرور کند و به نوعی کارنامه هزار ساله‌اش را از نو تنظیم کند.

ساموئل هانتینگتون استاد آمریکایی در مقاله‌ای تحت عنوان برخورد تمدن‌ها که چندین سال به چاپ رسیده گفته که بشریت در مرحله جدیدی از کشمکش قرار گرفته که آن را برخورد تمدن‌ها نامیده. پس از انقلاب فرانسه پادشاهان که حاکمیت خود را از خداوند می‌دانستند رویاروی یکدیگر بودند. پس از جنگ جهانی اول و در پی وقوع انقلاب بلشویویکی روسیه منازعه‌ای دیگر پدید آمد منازعه‌ای ایدئولوژیک میان کمونیسم با نازیسم و دموکراسی لیبرال قرار دارد و پس از جنگ سرد و فروپاشی دیوار برلن و در هم پاشیدن نظام کمونیستی مناقشه‌ای دیگر به وجود آمد. مناقشه تمدن‌ها که در یک طرف تمدن غرب و در آن سو تمدن جهان.

بدین ترتیب جهان صحنه منازعات هشت تمدن عمده خواهد بود: غربی، کنفوسیوسی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدکس، آمریکایی لاتین و احتمالا آفریقایی.

روی گردانی از جدایی دین و دنیا یکی از ویژگیهای عمده پایان قرن است.

ساموئل هانتینگتون درباره منازعه مناطق دنیا معتقد است که، مناقشه آینده، میان غرب و جهان اسلام است چون که نمی‌خواهند به اردوگاه غرب ملحق شوند. سنت در معنای وسیع کلمه، شریعت اسلامی، سنت کنفوسیوسی، یا هندو کم و بیش در برابر هجوم تغییرات مقاومت کردند و به اصول بنیادین زمان بنیادگرایی اسطوره‌ای خود وفادار ماندند. در این تمدن‌ها هیچ جهش با اهمیتی که شباهتی با اصلاحات مذهبی یا شروع عصر علمی - تکنیکی داشته باشد روی نداده است.

جهانی شدن و باز قبیل‌های شدن

رابرت رایش در کتابی با عنوان کار ملل چنین می‌گوید: ما تحولی را تجربه می‌کنیم که اقتصاد و سیاست قرن آینده را ساختاری تازه خواهد بود. دیگر نه تکنولوژی ملی وجود خواهد داشت نه موسسه ملی و نه صنعت ملی، اقتصاد ملی نیز دست کم با برداشتی که ما از این مفهوم داریم از میان خواهد رفت. آنچه در داخل مرزهای ملی باقی خواهد ماند جمعیتی است که در آن زندگی می‌کند برگ‌های برنده آن توانایی تولید و روحیه ابداعش خواهد بود.

جهانی شدن در یک‌دست شدن رفتار متبلور می‌شود، اما در ضمن متضمن تکثر هویت نیز هست که در جلوه‌های گوناگون ظاهر می‌شود. (این همان چیزی است که دانشجو در حین ارائه کنفرانس بدان تاکید داشت).

به قول برتران بدی جهانی شدن سرسپردگی مدنی و ملی را از میان می‌برد ولی خود از روابط فراملی مایه می‌گیرد.

هویت چهل تکه: برای درک این مفهوم نویسنده ایتالیایی اری دلوکا در کتاب طبقه همکف می‌گوید: از اشخاص متعددی که در وجود انسان نهفته است صحبت می‌کند و

می‌گویند ما درون خود افراد مختلفی داریم ولی به علت وابستگی به یک نفر از تاکید و اثبات آن یک هویت به هویت‌های دیگر بی‌اطلاعیم. انسان امروز از آن دچار بحران هویت است که هویت دیگر مجموعه‌ای یکدست از ارزش‌های ثابت نیست. هویت محصور و یکدست هویتی است که نشانه ملت آن دین انحصار طلب است.

نکته: چنگانگی فرهنگی ما را آماده پذیرای یک هویت مرکب می‌کند. آقای داریوش شایگان در این فصل به نکته ظریفی اشاره دارد ایشان می‌گویند نقد و شناخت ارتباط بدیهی‌تر و جذاب‌تر از نقد و شناخت هستی است.

کلمه (تفکر ارتباطی و دیگری) جزء تاکیدات آقای شایگان می‌باشد و می‌گویند این دو کلمه در جامعه ما خاموش و ارتباط آن ۲ با هم قطع شده. (نکته‌ای که احسان ملکی در حین کنفرانس بدان تاکید داشت). یعنی ما تک بعدی و انحصار طلب زندگی می‌کنیم و هویت ما در زمان‌های کهن جا مانده است.

گلیسان نویسنده‌ای دیگر معتقد است که جهان امروز در حال از هم‌گسیختگی فرهنگی است و جهان به صوت برق آسا و کاملاً آگاهانه با هم در ارتباط است.

جابه‌جایی مضاعف

تودورف در کتاب زیبایش به نام انسان غریب. پدیده فرنگ زدایی و فرهنگ پذیری را به خوبی توضیح داده است. ایشان می‌گویند: من هرگز یک فرانسوی تمام عیار نبودم و زنی که با آن در قطار آشنا شدم و ازدواج کردیم هرگز بلغارستانی نبود چرا که وضعیت ما نه مصداق فرهنگ‌زدایی است نه فرهنگ‌پذیری بلکه چیزی است که می‌توان آن را استعلای فرهنگی نامید. یعنی به دست آوردن فرهنگ و ضوابط بدون از دست دادن معیارها و فرهنگ‌های پیشین. ایشان می‌گویند: من از این پس در فضایی خاص زندگی می‌کنم (بیگانه در دیار خود و خودی در دیار بیگانه)

تعلق سه گانه

(این فصل خیلی مهم است چون هم به بحث هویت می‌پردازد هم بحث داغی را در کلاس بین دانشجویان عزیز ایجاد کرد)

مسئله هویت غربی یا عربی صرفاً نوشته‌های بسیاری را به خود اختصاص داده است. جهان اسلام هیچگاه درباره خواسته‌های خود این چنین فعال نبوده است. اسلام که آخرین دین از سلسله ادیان ابراهیمی است خود را ختم ثبوت و حتی پایان دوری می‌داند. در همه کشورهای مسلمان بر هویت دینی با شدت بسیار تاکید می‌شود. در مورد ایران نیز صادق است. اکنون جوامع اسلامی دارای پیچیدگی بیشتری شده است. چرا که علاوه بر هویت قومی و دینی هویت دیگری که از مدرنیته منبث شده است. یعنی از نوآوری ناشی از جهش‌های بزرگ علمی غرب. هویت ملی - هویت دینی - و مدرن هر یک در دل دیگری جای گرفته است. این حالت شبیه اسکیزوفرنی است به علت تضاد بسیار زیاد. به خصوص پس از انقلاب ایران که اصطلاح اسلام انقلابی شکل گرفت. مسلمانان سنتی و بنیادگرایان دو نوع گروه سنتی در ایران هستند. ایران تصویر زنده این سه نوع قلمرو هویت است.

ایران قبل از اسلام دارای سه سلسله هخامنشی، اشکانی و ساسانیان بوده است که دارای قلمرو بیکران از هند و پاکستان بین‌النهرین و آسیای صغیر را در برمی‌گرفت این گذشته اگر نگوییم زنده است اما همچنان در اذهان حضوری مداوم دارد.

هویت ملی ایرانی از هویت مذهبی که هزار و چهار صد سال قدمت دارد دارای ارزش طلایی است اما مسئله عاطفی و مذهبی و تخیل قوی‌تر است. حال از هویت ملی ایرانی به سمت هویت دینی حرکت کردیم ولی برای گذار از هویت دینی به سمت هویت مدرن چالش‌های زیاد و امکان‌پذیری وجود دارد. (نکته‌ای که باز هم کنفرانس دهنده درعین وجود اختلاف با دانشجویان دیگر در کلاس بدان اشاره و تاکید داشته است).

حال سوال: این سه هویت را چگونه کنار هم قرار دهیم بی‌آنکه دیگری را نفی نکنیم؟

پاسخ: باید طوری آنها را در کنار هم قرار دهیم بدون آنکه طبقات ارتباطشان را از هم قطع کنند آنها را از هم جدا کنیم (حالت دو زیستی حاصل از این سه لایه در مقایسه با انسان تک ساحتی عصر مدرن موهبتی الهی است)

در فصل آخر این کتاب به بحث شبیه سازی می‌پردازد که ما نیز به طور خلاصه بدان می‌پردازیم.

اینکه انسان عقلایی نتوانسته است ارتباط عقل و درون را درست پیدا کند منجر به این شده که دین به صورت جادوگری، ساحری و خرافات جلوه کند. آنچه انسان مسحور همان امور غیر عقلایی شده است که سکولاریسم در طی چندین قرن آنها را به کنج فراموشی سپرده است.

این انسان مجذوب طالع بینی و تناسخ و اموری از این قبیل است و از زندگی گذشته طوری سخن می‌گوید که گویی درباره آشنایان قدیمی سخن می‌گوید. به قول بارلیه انسان دیگر به عقل خود ایمان ندارد. آنچه در درون خود می‌گذرد دیگر معنویت نیست بازگشت قهرآمیز خرافات است. چیزی که ملکی آن را مرز بین مذهب و معنویت می‌نامد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی